



An Exegetical Analysis of the Darkness of Mu'min and the Light of Kafir in Surah al-Baqarah: 257

Siyid Muhammad Musavi Muqaddam¹

Ali Hajavi²

Ruqayih Yusufi³

Dawud Sa'imi⁴

Received: 25/06/2019 | Accepted: 30/08/2019

Abstract

The 257th verse of Surah al-Baqarah is one of controversial verses in the Quran which mentions “bringing Mu'minin (believers) out from darkness into the light” and “taking Kafirin (disbelievers) out of the light into darkness”. The main objective of this study is to explain what it means by darkness of Mu'min and the light of Kafir. Most of commentators have explained the extensions of darkness and light so in this research, their ideas are collected and critically analyzed in six chapters. “Bringing the believers out from darkness into the light” by God confirms an important divine tradition, that is to say guidance and blessing for the believers through their way to salvation. “Darkness of a believer” connotes veils which are created between human and God as a result of ignorance and sin. Considering multiple stages for darkness and light, there are also some special veils for the prophets and saints relevant to their own states. “Taking the disbelievers out of the light into darkness” by the demon connotes the deviation by the Devil, and in this regard, the light of Kafir refers to the innate disposition to Towhid (monotheism) which exists in the nature of all human beings.

Keywords: Surah al-Baqarah: 255, Darkness, Light, Stages of Faith, Fitrah (Innate Disposition), Mu'min (Believer), Kafir (Non-Believer)

¹ Assistant Professor, Pardis-e Farabi of Tehran University, | Email: sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

² (Corresponding Author), M.A in Tafsir and the Qur'anic Science, University of Qom, | Email: ali_hajavi57@yahoo.com

³ M.A in the Qur'anic Science and Hadith, University of al-Zahra, | Email: r.yousefi100@yahoo.com

⁴ Ph.D. in the Qur'anic Science and Hadith, | Email: da.saemi@gmail.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بررسی و تحلیل تفسیری ظلمت مؤمن و نور کافر در آیه ۲۵۷ بقره

سید محمد موسوی مقدم^۱

علی حاجوی^۲

رقیه یوسفی^۳

داود صائمی^۴

تاریخ ارسال: ۹۸/۳/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۰۸

چکیده

آیه ۲۵۷ سوره بقره؛ از جمله آیات بحث‌انگیز قرآن است که در آن از «اخراج مؤمنان از ظلمات به نور» و «اخراج کافران از نور به ظلمات» سخن به میان آمده است. مسئله اصلی این پژوهش، چیستی ظلمت مؤمن و نور کافر است. در این راستا، آرای مفسران جمع‌آوری و در شش بخش مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است، اغلب مفسران به مصادیق ظلمت و نور اشاره کرده‌اند. تعبیر «اخراج مؤمنان از ظلمات به نور» توسط خداوند، ناظر بر یک سنت مهم الهی، یعنی هدایت و آمرزش پروردگار در روند سیر تکاملی مؤمنان است و مراد از «ظلمت مؤمن»، حجاب‌هایی است که در اثر جهل و ارتکاب معاصی، میان انسان و خداوند ایجاد می‌شود. با توجه به مراتب فراوان ظلمت و نور، انبیا و صالحان نیز حجاب‌هایی متناسب با مرتبه خود دارند. تعبیر «اخراج کافران از نور به ظلمات» توسط طاغوت نیز کنایه از اضلال شیاطین است و نور کافر اشاره به فطرت توحیدی است که در نهاد همه انسان‌ها وجود دارد.

واژگان کلیدی: آیه ۲۵۷ بقره، ظلمت، نور، مراتب ایمان، فطرت، مؤمن، کافر.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی پردیس فارابی دانشگاه تهران | sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

۲. کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن دانشگاه قم و نویسنده مسئول | ali_hajavi57@yahoo.com

۳. کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء | r.yousefi100@yahoo.com

۴. دکتری علوم قرآن و حدیث | da.saemi@gmail.com

۱. بیان مسئله

خداوند در آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره: ۲۵۷) فرجام کار مؤمنان و کافران را بر اساس نوع ولایت‌مداری آنها مشخص می‌سازد؛ به این ترتیب که خود را «ولی مؤمنان» معرفی کرده و در مقام بیان کیفیت این ولایت الهی، وعده می‌دهد که اهل ایمان را از ظلمات به سوی نور خارج خواهد ساخت و در مقابل، «طاغوت» را «ولی کافران» می‌داند که آنها را از نور به سوی ظلمات خارج خواهد کرد. این آیه، در زمره مهم‌ترین آیات قرآن کریم در اثبات بحث «ولایت» و اهمیت فوق‌العاده آن در تعیین سعادت و شقاوت انسان‌ها است.

محور اصلی این پژوهش، پیرامون دو سؤال اساسی است: ۱. مراد از ظلمت مؤمن چیست؟ آیا ایمان، نور و روشنی نیست؟ ۲. مقصود از نور کافر، چه نوری است؟ با توجه به روایاتی که خلقت مؤمن را از گل بهشت و خلقت کافر را از گل دوزخ می‌دانند، آیا هرگز برای کافران نوری قابل تصور خواهد بود؟

در این نوشتار، شش دیدگاه از آرای مفسران در این باره ارائه و مورد نقد و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۲. نکته‌های تفسیری

مروری بر آیات مشابه: تعبیر «اخراج از ظلمات به نور» در آیات دیگری نیز وجود دارد. در یک جا خداوند هدف از رسالت موسی (ع) را بیرون بردن قومش از ظلمات به نور بیان می‌دارد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۵) و در جای دیگر، خارج ساختن همه مردم از ظلمات به نور را هدف و انگیزه نزول قرآن کریم معرفی می‌کند: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَرِيقِ الْحَمِيدِ» (همان: ۱)، و در طی چهار آیه، همچون آیه مورد بحث، این اخراج را به مؤمنان اختصاص می‌دهد: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (مائده: ۱۶)؛ «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (احزاب: ۴۳)؛ نیز (حدید: ۹) و (طلاق: ۱۱). اما تعبیر «اخراج از نور به ظلمات» تنها در همین آیه به کار رفته است.

استعمال لفظ «ظلمات» در صیغه جمع، و لفظ «نور» در صیغه مفرد: نکته

دیگر در آیه مورد بحث و آیات مشابه آن این است که، واژه «ظلمت» به صیغه جمع «ظلمات» آورده شده و واژه «نور» به صیغه مفرد؛ به این دلیل که حق، واحد است و در راه حق هیچ گونه اختلاف و پراکندگی وجود ندارد. اما باطل و کفر، مرکز انواع اختلاف‌ها و دوگانگی‌هاست، درست مانند خط مستقیمی که در اطراف آن، خطوط انحرافی فراوان کشیده می‌شود؛ حتی اهل باطل در مسیر باطل خود با هم اتحاد ندارند (نیشابوری، ۱۴۱۶، ۲/ ۱۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ۲/ ۳۴۶؛ مکارم، ۱۳۷۴، ۲/ ۲۸۵).

واژه طاغوت: کلمه «طاغوت» که هشت بار در قرآن کریم آمده، از «طغیان» به معنی تجاوز از حد است و در اصل، مصدر است و قبل از اعلال طغیوت (بفتح طاء، غ) بود. سپس، «یاء» به جای «غین» آمد و به واسطه تحرک و انفتاح ماقبل مبدل «به الف» شد. دلیل مصدر بودن آن نیز صحت اطلاقش به مفرد و جمع است (طریحی، ۱۳۷۲، ۱/ ۲۷۶؛ قرشی، ۱۳۷۱، ۴/ ۲۲۴). «طاغوت» در اصل کسی است که طغیان و تجاوز او از حق، شدت یافته و از این روی، مظهر تام دنیا و باطل به شمار می‌رود و هر کسی از جن و انس که این صفت را دارا باشد، او نیز در زمره طاغوت خواهد بود. شیطان، بارزترین مصداق طاغوت است و مناسب است که متولی امور کافران و معرضین از حق باشد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۷/ ۸۴-۸۵). برخی نیز طاغوت را اسم جنس برای هر آن‌چه غیر از خدا عبادت می‌شود، ذکر کرده‌اند. در آیه فوق نیز به شکل مفرد آمده، اما جمع آن مراد است (سورآبادی، ۱۳۸۰، ۱/ ۲۲۴؛ ابن جزری، ۱۴۱۶، ۱/ ۱۳۲).

بیشتر مفسران مراد از «طاغوت» را اصنام و اوئان و اشجار و معبودهای مشرکان دانسته‌اند. برخی نیز طاغوت را رؤسای کفر و ضلال، همچون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و امثال آنها معرفی کرده‌اند. (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ۲/ ۲۳۸؛ بغوی، ۱۴۲۰، ۱/ ۳۵۰). حق آن است که مصادیق «طاغوت» تنها ذوی العقول باشند؛ چرا که بر طبق قواعد زبان عربی، هر گاه فاعل فعلی از جمله ذوی العقول باشد، آن فعل را جمع به «ون» می‌کنند و چون «يُخْرِجُونَهُمْ» جمع به «ون» شده، باید که فاعل آن یعنی طاغوت، از ذوی العقول باشد. بنابراین، اصنام و اشجار و امثال آن نمی‌توانند از مطایق طاغوت به شمار روند (شریف‌لاهیجی، ۱۳۷۳، ۱/ ۲۵۵).

نکته دیگر این است که، اخراج از جانب طاغوت، اخراج حقیقی نیست و طاغوت

قدرت حقیقی ندارد که احدی را از نور به سوی ظلمات خارج سازد. اسناد اخراج به طاغوت، به اعتبار سببیت است؛ چون اغوا و اغرای طاغوت، منشأ و عامل اصلی گمراهی کافران است. ازاین جهت، خداوند اخراج را به طاغوت نسبت داد (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۳/۴۱۷؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ۴/۲۴۹ - ۲۵۰) هم‌چنان که در دعای حضرت ابراهیم (ع) می‌خوانیم: «رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ» (ابراهیم: ۳۶). در واقع، اخراج در این جا به معنی دعوت است و قدرت طاغوت در گمراهی کافران، تنها در حد وسوسه و تزئین و دعوت آنها به ضلالت بوده است.

۳. بررسی دیدگاه مفسران

۳-۱. زمخشری در تفسیر الکشاف، تنها به ذکر یک نظریه در تفسیر آیه بسنده کرده و می‌نویسد: خداوند مؤمنان را از فرو رفتن در شبهه و شک در مسائل دینی محفوظ می‌دارد؛ به این معنا که اگر شبهه‌ای برای اهل ایمان رخ دهد، توفیق حل آن را به ایشان عطا می‌کند تا این که از آن به نور حق و یقین برسند. در مقابل، شیاطین نیز کافران را از نور حجت‌ها و بیناتی که برایشان آشکار شده، به ظلمات شک و شبهه خارج می‌سازند (زمخشری، ۱۴۰۷، ۳۰۴/۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۱/۵۲۴؛ ابن عاشور، بی‌تا، ۵۰۳/۲).

مفسران دیگری نیز مراد از نور کافر را، نور حقایق و بیناتی دانسته‌اند که مشرکان از جانب دعوت پیامبر (ص) مشاهده کرده و در درون خود به آن معترف بودند؛ اما در مقابل آن، عناد و لجاجت نشان داده و راه کفر در پیش گرفتند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ۱/۱۵۵؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ۲/۱۹۵). روشن است که این دیدگاه نمی‌تواند در برگیرنده معنای جامع ظلمت و نور باشد و تنها می‌توان آن را به عنوان یکی از مصادیق ظلمت و نور محسوب کرد.

۳-۲. تفسیر دیگر درباره ظلمت مؤمن این است که: «اخراج» در این جا به معنی «منع از دخول» است و خداوند در پرتو هدایت و توفیق خود به مؤمنان، ایشان را از دخول به ظلمات کفر و گمراهی نگاه داشته و این به منزله اخراج آنها از ظلمات است، هرچند در آن داخل نبوده‌اند. فخر رازی این نظر را از جمله یکی از احتمالات آیه ذکر کرده و شواهدی بر این گونه تعبیر از خود قرآن و سنت و عرف ارائه می‌دهد؛ از جمله:

خداوند در قرآن خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا» (آل عمران: ۱۰۳). روشن است که آنها هرگز بر لبه پرتگاه آتش نبوده‌اند. نیز حضرت یوسف فرمود: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (یوسف: ۳۷)، در حالی که آن حضرت هرگز داخل در کیش و مذهب کافران نبوده که آن را ترک کند. شاهد حدیثی نیز درباره شخصی است که گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله». پیامبر آن را شنید و فرمود: بر طبق فطرتش شهادت داد. آن شخص دوباره گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله». پیامبر فرمود: از آتش دوزخ خارج شد. معلوم است که او در آتش نبوده. است برای مثال، در عرف نیز پدری در زمان تقسیم مال، یکی از پسرانش را از ارث محروم می‌سازد و آن پسر می‌گوید: «پدرم مرا از جمع وارثان خارج کرد»؛ با این که پدرش مانع از دخول او شده است. بنابراین، اگر انسان لحظه‌ای از توفیق و هدایت الهی تهی گردد، در ظلمات واقع می‌شود و توفیق الهی، سبب و وسیله‌ای برای دفع آن ظلمات از اوست (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۹/۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۶۳۳/۲؛ نیشابوری، ۱۴۱۶، ۱۸/۲).

درباره نور کافر نیز همین احتمال جاری است؛ یعنی مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» همه کافران روی زمین هستند و مفهوم اخراج آنها از نور، این نیست که این کافران دارای نورانیتی بودند که از آن بیرون آمدند؛ بلکه «اخراج» در این جا به معنای «منع از دخول» است و کافران به دست خود یا با اغوای شیاطین، نور ایمان را از خویشان بازداشتند و مانع دخول خود به آن گردیدند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۴/۳؛ میدی، ۱۳۷۱، ۱/۱-۷۰۳-۷۰۴).

۳-۳. عده‌ای دیگر تعبیر «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» را مختص یهودیان و اهل کتاب می‌دانند و در مصداق آن از مجاهد و ابن عباس نقل کرده‌اند که: آیه فوق درباره قومی نازل شده که به عیسی (ع) ایمان آوردند و قومی که به او کافر گشتند. بعد از بعثت پیامبر اسلام کسانی که به عیسی (ع) کافر شده بودند، به پیامبر ایمان آوردند و مشمول آیه «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» گردیدند و کسانی که به عیسی (ع) ایمان آورده بودند، به پیامبر کافر شدند و مشمول بخش دیگر آیه: «يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» شدند. هم چنین گفته‌اند: «این آیه درباره قومی است که به عیسی (ع) بر طبق آیین نصرانیت ایمان آوردند و بعد از بعثت، به پیامبر اسلام (ص) مؤمن شدند. پس، ایمانشان به عیسی (ع) آن گاه که به پیامبر (ص) ایمان آوردند، ظلمت محسوب می‌شد، چرا که پذیرش دو دین به طور همزمان صحیح نیست

و خداوند آنها را از آن ظلمات به نور اسلام خارج ساخت» (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹، ۴۹۷/۲؛ طبری، ۱۴۱۲، ۱۵/۳؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱/۳۳۰؛ ثعالبی‌نیشابوری، ۱۴۲۲، ۲۲۷/۲).

بر طبق این دیدگاه، «الَّذِينَ كَفَرُوا» یهودیان و اهل کتاب هستند که نشانه‌ها و اوصاف پیامبر اسلام (ص) را در کتاب‌های خود خوانده و به او ایمان داشتند و این ایمان قبلی به منزله نوری برای آنها بوده است؛ اما پس از بعثت آن حضرت، در مقام انکار وی برآمده و به او کافر شدند و این کفرشان به منزله خروج از آن ایمان به سوی ظلمات بوده است.

این تفسیر و احتمال، با سیاق و ظاهر آیه هماهنگ نیست، چون ظاهر لفظ «يُخْرِجُهُمْ» و «يُخْرِجُونَهُمْ» دلالت بر اخراج هر دو گروه در آینده یا بنا بر نظر برخی مفسران در زمان حاضر دارد، در حالی که اخراج اهل کتاب از ظلمات به نور با تشرف آنها به اسلام و برعکس، اخراج دسته دیگر از اهل کتاب از نور به ظلمات، با کفر ورزیدنشان، قبلاً انجام گرفته است و باید در آیه با لفظ ماضی از آن یاد می‌شد نه مضارع. بنابراین، دیدگاه فوق نیز تنها در حکم یکی از مصادیق اخراج دوگانه محسوب می‌شود.

هم‌چنان که فخر رازی و صدرالمألهین پس از نقل دیدگاه فوق در تفاسیر خود، آن را نقد کرده و گفته‌اند: این تخصیص لازم نیست؛ بلکه اولی است که لفظ آیه حمل شود، بر هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده؛ جدا از این که آن ایمان بعد از کفر قبلی زمانی بوده یا نه (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۹/۷؛ صدرالمألهین، ۱۳۶۶، ۴/۲۴۴-۲۴۵).

برخی از مفسران نیز دایره شمول کفر را در «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» به تمام کسانی که بعد از بعثت پیامبر (ص) از اسلام روی گردان شده و راه ارتداد را در پیش گرفتند، تسری داده‌اند و معتقدند: اغوا و فریب شیطان نسبت به آنها به منزله خروجشان از نور اسلام به ظلمات کفر و گمراهی است (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ۱/۳۴۵؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۳/۲۸۳؛ ثعالبی، ۱۴۱۸، ۱/۵۰۶).

۳-۴. دیدگاه دیگر این است که خداوند مؤمنان را از ظلمات دنیا و مشکلات آن و نیز ظلمات قبر و صراط به نور بهشت و آخرت خارج می‌سازد (سمرقندی، بی‌تا، ۱/۱۷۰؛ سورآبادی، ۱۳۸۰، ۱/۲۸۱).

این برداشت از آیه شاید ناظر به روایاتی باشد که دنیا را زندان مؤمن و بهشت کافر معرفی کرده‌اند؛ از جمله در روایتی از رسول خدا (ص) آمده است: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ

الْكَافِرِ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ۴/۳۶۳؛ حرّانی، ۱۴۰۴، ۵۳). (دنیا زندان مؤمن است [هرچند که در نعمت باشد؛ با نظر به این که خداوند در بهشت نعمت‌هایی برای او فراهم کرده که چشمی آنها را ندیده و گوشی وصف آنها را نشنیده است]. و بهشت کافر است هرچند که در سختی و فقر و بیماری باشد؛ با نظر به شدت عذابی که در دوزخ برای او فراهم شده[.]).

این تفسیر نیز با سیاق آیه متناسب نیست. بر طبق نظر بالا آن‌چه از لفظ «اخراج» در ذهن تداعی می‌شود، انتقال طبیعی مؤمنان در جریان خلقت از دنیا به آخرت است که توسط خداوند و در اثر پایان یافتن مهلت اجل صورت می‌پذیرد. ظاهراً این معنا در خصوص آیه مشکلی را ایجاد نمی‌کند، اما در مواجهه با بخش دیگر آیه؛ یعنی «اخراج کافران از نور به ظلمات توسط شیاطین»، نمی‌توان چنین برداشت کرد که طاغوت، کافران را در اثر رسیدن مهلت اجل، از نور ظاهری دنیا به ظلمات آخرت منتقل می‌کنند، چون این انتقال طبیعی و مرگ توسط خدا صورت می‌گیرد و شیاطین در آن نقشی ندارند. به‌طور کلی بر طبق این دیدگاه، هیچ ارتباطی میان اخراج گروه‌های دوگانه با بحث ولایت‌مداری آنها قابل تصور نخواهد بود.

۳-۵. قریب به اتفاق تمام مفسران شیعی با توجه به محور بودن بحث ولایت در آیه که مبنای جداسازی دو گروه مؤمنان و کافران قرار گرفته، بر این باورند که: خداوند مؤمنان را از ظلمات گناهان به نور توبه و مغفرت خارج می‌سازد؛ به این دلیل که آنها ولایت امام عادل منصوب از جانب خداوند را گردن نهاده‌اند و کفار نیز به دلیل این که ولایت طاغوت و ائمه جور را پذیرفته‌اند، توسط همان والیان خود، از نور اسلامی که بر آن بودند، به ظلمات کفر و گمراهی خارج می‌گردند (فیض کاشانی، ۱۴۱۸، ۱/۱۲۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۱/۵۲۲؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۱/۲۶۶).

در روایتی از ابی‌جعفر نقل شده است: «به امام صادق (ع) عرض کردم: من با مردمان مختلفی در ارتباط هستم و بسیار تعجب می‌کنم از گروهی که ولایت شما را ندارند و ولایت غیر شما را پذیرفته‌اند و آنها اهل امانت و صدق و وفا هستند. گروه دیگری را نیز می‌بینم که ولایت شما را دارند، اما آن امانت‌داری و وفا و صدق را ندارند. در این لحظه امام صادق (ع) کامل نشست و خشمگین بر من نگریست و فرمود: دین ندارد کسی که ولایت پیشوای

ستمگری که از جانب خدا نیست گردن نهاده و باکی نیست بر کسی که ولایت پیشوای عادل منصوب از جانب خدا را پذیرفته است. پرسیدم: فرمودید آنها دین ندارند و بر اینان باکی نیست؟ حضرت فرمود: آری. آیا نشنیده‌ای سخن خداوند را که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ مؤمنان را از ظلمات گناهان به نور توبه و مغفرت خارج می‌سازد، چون آنها ولایت هر امام عادل منصوب از جانب خدا را پذیرفته‌اند. خداوند فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». پرسیدم: آیا مراد از «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» کافران هستند؟ حضرت پاسخ داد: چه نوری برای کافر است که از آن به‌سوی ظلمات بیرون رود؟ مراد، نور اسلام است که بر آن بودند؛ لیکن چون ولایت پیشوای جائر را گردن نهادند، از آن نور اسلام به ظلمات کفر و معصیت خارج شدند و همراه با کافران در آتش دوزخ خواهند بود» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱/ ۳۷۵-۳۷۶؛ نعمانی، ۱۳۹۷، ۱۳۲-۱۳۳).

در روایت دیگری نیز از مهزم/سدی نقل شده که گفت: «شنیدم از امام صادق (ع) که می‌فرماید: خداوند تبارک و تعالی فرمود: قطعاً عذاب خواهم کرد هر رعیتی که به من تقرب جوید در پرتو ولایت امامی که از جانب من نیست؛ هر چند که اعمالشان نیک و شایسته باشد و قطعاً خواهم آمرزید هر رعیتی را که به من نزدیکی جوید در پرتو ولایت امام عادل که از سوی من است؛ هر چند اعمالشان توأم با گناه و معصیت باشد». گفتم: آیا آن گروه را عذاب خواهد داد و این گروه را خواهد بخشید؟ فرمود: آری؛ خداوند می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (عیاشی، ۱۳۸۰، ۱/ ۱۳۹؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۱/ ۲۶۵).

بنابراین، بر طبق این نظر، مقصود از «مؤمنان»، پیروان اهل بیت (ع) و عوام آنها و مراد از «کافران»، ظالمان آل محمد (ص) یا کسانی هستند که ظاهراً مسلمان بودند؛ اما به دلیل تبعیت از پیشوایان باطل، از نور حق خارج و به ظلمات معصیت و گمراهی واصل شدند. بنابراین، مقصود از کفر در «وَالَّذِينَ كَفَرُوا»، کفر حقیقی نیست بلکه؛ از منظر مفسران شیعی، مراد از آن، «إخفاء» حق ائمه معصومان (ع) است (قمی، ۱۳۶۷، ۱/ ۸۵؛ کلینی، ۱۴۰۷، ۱/ ۳۷۵-۳۷۶؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۱/ ۲۵۵).

۳-۶. در این نگرش که دیدگاه غالب را شامل می‌شود، در مورد هر دو گروه، ظلمت به کفر و نور به ایمان تعبیر شده است، اما با توجه به تفاوت رویکرد این دیدگاه در خصوص

مصادیق کفر و ایمان در دو فراز ابتدایی و انتهایی آیه، آن را در دو بخش پی می گیریم:

الف) بیشتر مفسران، «ظلمت» و «نور» را در مورد مؤمنان و در فراز اول آیه «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، به معنای کفر و ایمان گرفته اند (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳، ۱/ ۲۱۴؛ طبری، ۱۴۱۲، ۳/ ۱۵؛ شبانی، ۱۴۱۳، ۱/ ۳۳۲). و از *وَقَدَى* نقل کرده اند که: هرچه در قرآن درباره ظلمت و نور آمده، مراد همین معناست به جز آیه اول سوره انعام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»، که در این جا مراد، شب و روز است (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ۲/ ۲۳۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ۲/ ۱۵).

تفسیر «ظلمت» به معنای «کفر» درباره مؤمنان قابل خدشه است و با سیاق آیه سازگاری ندارد، چون ظاهر آیه، سخن از اخراج کسانی است که ایمان آورده اند. بنابراین، باید گفت که مفهوم «ظلمت» در مورد مؤمنان در این فراز با مفهوم «ظلمت» در خصوص کافران در فراز نهایی به کلی متفاوت است و ظلمت اهل ایمان را باید به موردی غیر از کفر ارجاع دهیم. اما درباره چگونگی اخراج از ظلمات به نور گفته شده است: خداوند مؤمنان را از طریق ارسال رسل و انزال کتب و ... هدایت می کند و ادله حق را بر آنها اقامه و آنان را بدان تشویق می کند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۵/ ۱۷۳).

مراغی در این باره می نویسد: «خداوند به انسان مؤمن توفیق استفاده صحیح از نعمت های معنوی را عطا می کند و انسان حواس و عقل خود را در راه شناخت حق به کار می گیرد و اگر شبهه ای برای او رخ دهد، شعاعی از نور حق بر او آشکار شده و وی را از آن ظلمت رهایی می بخشد. هم چنان که در قرآن آمده: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱). حواس انسان مؤمن به عالم می نگرد و هر آن چه می بیند، آن را نشانی از حق می یابد و عقل در معقولات می نگرد و به نور آن افزوده می شود و سرانجام از طریق دین و راهی که آموزه های دینی پیش رویش نهاده، به اوج سعادت و رستگاری می رسد» (مراغی، بی تا، ۳/ ۱۹).

۴. بررسی یک شبهه

با توجه به رویکرد فوق در تفسیر آیه، این سؤال مطرح می شود که کسانی که ایمان آورده اند مگر در نور نیستند؟ چرا خداوند واژه «اخراج» را به لفظ مضارع آورد نه ماضی؟

در حالی که ایمان تحقق یافته و اهل ایمان قبلاً از ظلمت کفر رهایی یافته و به نور ایمان مزین گشته‌اند، پس این اخراج، تحصیل حاصل است و مراد از نور نمی‌تواند ایمان باشد و باید آن را به بهشت یا ثواب اخروی و امثال آن تعبیر نمود. مضمون این سؤال را سیدمرتضی در امالی مطرح می‌کند (سیدمرتضی، ۱۹۹۸، ۱۴/۲ - ۱۵؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۴۱۰، ۱/۱۹۰).

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: صیغه مضارع مخصوص به آینده نیست و گاهی در زمان حال نیز استعمال می‌شود و مقصود بیان حال مؤمنان است که در حال حاضر به نور ایمان روشن گشته‌اند (امین، ۱۳۶۱، ۴۰۱/۲). بنابراین، مضارع، دال بر استمرار آن اخراج و بقای آن در مؤمن است، مادامی که مؤمن باقی بماند؛ در حالی که ماضی دلالت بر این معنا ندارد. (سورآبادی، ۱۳۸۰، ۲۲۴/۱؛ سبزواری نجفی، ۱۴۰۶، ۱/۳۲۸).

پاسخ دیگر به اشکال بالا، توجه به این نکته است که ایمان مراتبی دارد که اولین مرتبه آن اقرار به شهادتین به ضمیمه تصدیق اجمالی است و مرتبه آخر آن نائل شدن به مقام عبودیت و مقام تسلیم و انقیاد تام است و هر مرتبه‌ای از آن نسبت به مرتبه بالاتر از آن، ظلمت محسوب می‌شود که باید به نور ایمان از آن ظلمت بیرون آید (امین، ۱۳۶۱، ۴۰۱/۲).

با نگاه به برخی آیات قرآن کریم، مفهوم ایمان و مراتب آن قابل دریافت است: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله: ۱۱)؛ «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُظْهِرُوا إِيمَانَهُمْ» (فتح: ۴)

امام صادق (ع) فرمود: «الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلٌ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُتَنَهِّي تَمَامُهُ وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيِّنُ نَقْصَانُهُ وَمِنْهُ الرَّاجِعُ الرَّائِدُ رُجُوعُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۴/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ۷/۲۱۶).

همچنین، فرمود: «ایمان ده پله همچون پله‌های نردبان دارد که باید پله پله از آن بالا روند. پس، آن کسی که بر پله دوم است نباید به آن که بر پله اول است بگوید که تو جایگاهی نداری، تا او نیز به پله دهم برسد. آن کسی را که پایین‌تر از تو است میندازد، که به دست بالاتر از خود فروخواهی افتاد و اگر بینی که شخصی یک پله از تو پایین‌تر است با ملایمت و نرمی او را به نزد خود بالا آر و بر او بیش از طاقش حمل نکن که او را خواهی شکست» (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۵/۲؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲، ۱۶۲/۲).

حتی یقین هم که بالاترین درجه ایمان است، درجات و مراتب مختلفی دارد. انبیای

الهی نیز که در مراتب بالاتر یقین قرار دارند، نسبت به هم فضیلت دارند و در یک سطح نیستند: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره: ۲۵۳).

صدر المتألهین در این باره می نویسد: خداوند عوام مؤمنان را از ظلمات کفر و ضلالت به نور اسلام و هدایت خارج می سازد و خواص مؤمنان را از ظلمات صفات نفسانیه و جسمانیه به نور روحانی ربانی بیرون می برد و خواص خواص مؤمنان را از ظلمات حدوث خلقت روحانی به مرحله فناء الی الله خارج می سازد (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ۴/۲۳۹).

مفسر دیگری مضمون فوق را با بیان دیگری توضیح می دهد و می نویسد: خداوند با هدایت و توفیق خویش خارج می سازد هر یک از مؤمنان را از انواع ظلمت هایی که در آن واقع شده اند، اعم از ظلمات کفر و معاصی و شکوک؛ بلکه از آنچه در بعضی از مراتب علوم استدلالیه است از نوع ضعف و خفاء، در جمیع مراتب، به نور ایمان و یقینی که شامل می شود نورهای مقابل آن ظلمات را با تمامی مراتب آن (حققی بروسوی، بی تا، ۱/۴۰۸).

بنابراین، با توجه به سلسله مراتب ایمان و یقین می توان نتیجه گرفت که همه مؤمنان در مسیر صعود به قله های کمال و قرب الهی، به شدت محتاج هدایت و ارشاد الهی هستند و این هدایت گام به گام شامل انبیا و اولیای الهی و از جمله وجود قدسی پیامبر اکرم نیز می گردد.

ب) در این دیدگاه، مراد از نور و ظلمت در فراز نهایی آیه «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»، متقابلاً به اخراج کافران از ایمان به کفر معنا شده است؛ اما برخی از مفسران این گروه، مقصود از ایمان کافر را تبیین کرده و آن را به نور عقل و فطرت و نور توحیدی تخصیص داده اند؛ با این بیان که این نور فطری در طبیعت همه انسان ها به صورت نهفته وجود دارد. سپس، توسط پدر و مادر و دیگران یا عوامل محیطی تصرفاتی در عقاید انسان صورت می گیرد که اگر نورانی باشد، آن نور فطری را تقویت می کند و اگر ظلمانی باشد، آن را خاموش می سازد. در مرحله بلوغ نیز شخص چنانچه دعوت مبلغان الهی را بپذیرد، به نور توحیدی خود می افزاید و اگر نپذیرد، نور فطرت در وی به کلی از بین می رود (بیضاوی، ۱۴۱۸، ۱/۱۵۵؛ حققی بروسوی، بی تا، ۱/۴۰۹).

بانو/میز این احتمال را در معنای نور کافر، به عنوان بهترین احتمال معرفی می کند (امین، ۱۳۶۱، ۲/۴۰۱ - ۴۰۲). موسوی سبزواری نیز در تفسیر مواهب الرحمن، پس از این که

مراد از نور کافر را نور فطرت و عقل معرفی می‌کند، می‌نویسد: این آیه از قبیل قضایای طبیعی است که احتیاج به اقامه حجت و برهان ندارد و در اثبات آن، مشاهده و وجدان کفایت می‌کند (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ۴/۲۹۵).

به نظر می‌رسد که این معنا در تفسیر نور کافر، مقبول‌تر از معانی دیگر باشد و در تأیید آن می‌توان به روایت پیامبر (ص) استناد کرد که فرمود: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ» (طریحی، ۱۳۷۵، ۳/۴۳۸ و مجلسی، ۱۴۰۳، ۵۸/۱۸۷).

۵. بررسی یک اشکال پیرامون نور کافر

روایاتی که طینت مؤمن را از گل بهشت و طینت کافر را از گل دوزخ دانسته‌اند، این سؤال را در ذهن تداعی می‌کنند که: آیا اساساً شخص کافر در ذات خود نوری دارد که از آن خارج شود؟

امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَّةِ وَخَلَقَ الْكَافِرَ مِنْ طِينَةِ النَّارِ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۳/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ۴/۷).

در روایتی از عبد‌الله بن کیسان نقل شده است که به امام صادق (ع) عرض کردم: من در جبل متولد شده و در زمین فارس بزرگ شده‌ام و با مردم در امر تجارت و غیر آن آمیزش دارم. پس، با مردی برخورد می‌کنم که او را در هیئت اهل خیر و خوش خلق و بسیار امانت‌دار می‌یابم و چون احوال او را تفحص می‌کنم، او را دشمن شما می‌یابم. و با مرد دیگری برخورد می‌کنم و کج خلقی و بی‌امانتی و فساد از او می‌بینم. پس احوال او را نیز تفحص نموده و وی را دوست شما می‌یابم. این چگونه است؟ حضرت فرمود: ای پسر کیسان! آیا ندانسته‌ای که خدای عز و جل سرشتی را از بهشت و سرشتی را از دوزخ برگرفت و هر دو را به هم آمیخت. سپس، این سرشت را از آن سرشت و آن سرشت را از این سرشت بیرون آورد. پس، آن‌چه را که از هیئت اهل خیر و خوش خلقی و امانت‌داری از آن گروه دیده‌ای، از آن چیزی است که از سرشت بهشت به ایشان رسیده و آنان برمی‌گردند به آن‌چه از آن آفریده شده‌اند؛ یعنی دوزخ و آن‌چه را از بد خلقی و بی‌امانتی و فساد از این گروه شیعیان دیده‌ای، از آن چیزی است که از سرشت دوزخ به آنها رسیده و ایشان نیز به آن‌چه از آن آفریده شده‌اند، برمی‌گردند؛ یعنی بهشت (کلینی، ۱۴۰۷، ۴/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ۹/۷).

گفتنی است، احادیثی که در مورد طینت و سرشت انسان وارد شده، به دو بخش قابل انفکاک است: **بخش نخست**، فطرت یا سرشت توحیدی است که در نهاد همه افراد بشر، خواه مؤمن یا کافر به صورت مشترک وجود دارد.

آیت *الله جوادى آملى* در این زمینه می گوید: «از منظر قرآن، اصل مشترک بین همه انسان‌ها - یعنی فطرت - دارای سه ویژگی است: نخست آن که، خدا را می شناسد و او را می خواهد، دین خدا را می خواهد و بس؛ دوم آن که، در همه آدمیان به ودیعت نهاده شده است، به طوری که هیچ بشری بدون فطرت الهی خلق نشده و نمی شود؛ سوم آن که از گزند هر گونه تغییر و تبدیل مصون است. قرآن می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰) (جوادى آملى، ۱۳۸۷، ۲۷ - ۲۸).

بخش دوم این که، از سرشت‌های متفاوت مؤمنان و کافران سخن می گوید و ناظر بر اختلاف استعدادها و قابلیت‌های هر یک از انسان‌ها در گزینش و انتخاب راه سعادت یا شقاوت می باشد؛ هم چنان که بدون شک پیامبر اکرم و اباجهل در درجه واحدی از استعداد و قابلیت نیستند و خداوند هر یک را به اندازه قابلیت و جودى شان مکلف نموده است (مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۵/۷).

علامه طباطبائی در این زمینه می نویسد: انسان بر حسب ترکیبی که اجزای بدن او دارد، از ماده‌ای زمینی گرفته شده که یا ماده‌ای پاک بوده یا ماده‌ای ناپاک و این ماده پاک و ناپاک در ادراکات و عواطف و قوای انسانی وی مؤثر است. سعادت انسان نیز در زندگی خاص انسانی‌اش، یعنی سعادتش در علم و عمل ارتباط تامی به پاکیزه بودن مواد اصلی‌اش دارد، چون حامل روح انسانی همین موادند و همین مواد هستند که او را به سوی بهشت هدایت می کنند. هم چنان که شقاوتش در علم و عمل، ارتباط مستقیمی با آب و گل او دارد؛ این دو قسم آب و گل است که یک انسان را به حق و سعادت و بهشت و دیگری به باطل و شقاوت و دوزخ سوق می دهند و البته این سوق دادن به نحو اقتضا است نه علیت تامه. چون خدای تعالی است که این آثار را در آب و گل قرار داده و او می تواند سبب دیگری قوی تر از آن به کاربرد و اثر آن را خنثی سازد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ۸/۹۹ - ۱۰۱).

بنابراین، کافران جدا از این که از طینت سجين خلق شده‌اند، اما از موهبت فطرت الهی در ضمیر وجودی خویش برخوردارند؛ فطرتی که ذاتی آنها به شمار می رود. به همین روی، قابل تبدیل نیست و مادام که روح در ابدان آنها هست، فطرت نیز وجود دارد. البته هر چند

گرد و غبار غفلت، امور فطری را تحت الشعاع خود قرار داده و در آن کثری و انحراف ایجاد می‌کند؛ اما این به معنای زوال فطرت نیست و کافران نیز امکان بازگشت به فطرت خود را تا آخر عمر دارند. در غیر این صورت، تلاش‌های انبیا در جهت دعوت کافران و ملحدان به خداپرستی، امری عبث و بیهوده می‌بود. امیر مؤمنان علی نیز از جمله رسالت‌های انبیا را برانگیختن گنجینه‌های عقول و یادآوری نعمت فراموش شده فطرت معرفی می‌کند: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱).

۶. مجاز یا حقیقی بودن اخراج

گروهی از مفسران، دو مقوله «ظلمت» و «نور» در آیه را از باب مجاز و استعاره قلمداد کرده‌اند، چون کفر به ظلمت و تاریکی تشبیه شده است؛ از این لحاظ که چهره حق را پوشانده و مانع درک صحیح آدمی از حقیقت می‌گردد و ایمان و عمل صالح به «نور» تشبیه شده چون باعث از بین رفتن جهل و شک و اضطراب قلبی می‌شود و مسیر حق را برای انسان روشن می‌سازد (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ۳/۴۱۷؛ زحیلی، ۱۴۱۸، ۳/۱۹؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۵/۵۸). هم چنان که در ادبیات عرب نیز «جهل» به «کوری» وصف شده و «علم» به «روشنی و بصیرت». برای مثال، وقتی کسی نسبت به آن چه می‌بیند و انجام می‌دهد، جاهل باشد، گفته می‌شود: «قد غم عليه أمره وأظلم عليه رأيه» و در نقیض آن زمانی که شخص نسبت به کار خود عالم است، گفته می‌شود: «هو علي واضحه من أمره والجلية من رأيه» (سیدرضی، بی تا، ۱۲۱).

علامه طباطبائی این نظر را رد کرده و معتقد است: این اخراج و معانی دیگری نظیر آن، اموری واقعی و حقیقی هستند و بر خلاف توهم برخی از مفسران از باب مجاز گویی نمی‌باشد و چنین نیست که قرآن اعمال ظاهری ما و نیز نتایج خوب و بد آن را تشبیه به نور و ظلمت بکند؛ بلکه مراد از نور و ظلمت، خود عقاید و اعمال هستند و نور و ظلمت به معنای واقعی در باطن اعمال انسان‌ها وجود دارند و چیزی جدای از اعمال و عقاید ما نیستند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ۲/۳۴۵-۳۴۶).

علامه معتقد است: این معنا منافاتی با این که دو جمله مورد بحث، کنایه از هدایت خدا و اضلال طاغوت باشد، ندارد؛ چون صحبت در مسئله مورد بحث در دو مقام است:

در مقام اول در این زمینه بحث می‌کنیم که آیا نور و ظلمت در معانی مجازی استعمال شده و صرفاً تشبیهی است که در این عالم حقیقتی ندارد؟ یا آن که استعمال حقیقی است؟ چون در این عالم معنای حقیقی دارند و در **مقام دوم** سؤال می‌شود از این که، به فرض آن که قبول کنیم معانی حقیقی دارند، آیا استعمال این کلمات در آن معانی؛ برای مثال، استعمال کلمه نور در آن حقیقتی که منظور است -یعنی هدایت- استعمال لفظ در معنای حقیقی است یا استعمال در معنای مجازی؟

بنابراین، تعبیر «اخراج از ظلمات به نور» و «اخراج از نور به ظلمات» کنایه از هدایت و ضلالت می‌باشد، و گرنه لازم می‌آید که هر مؤمن و کافری، هم در نور باشد و هم در ظلمت. مؤمن قبل از آن که به فضای نور برسد در ظلمت باشد و کافر قبل از رسیدن به فضای ظلمانی کفر، در نور باشد و قبل از رسیدن به این دو فضا؛ یعنی دوران کودکی، هم در نور باشد و هم در ظلمت و وقتی به حد تکلیف می‌رسد، اگر ایمان بیاورد به سوی نور خارج شود و اگر کافر شود به سوی ظلمت خارج گردد و معلوم است که چنین سخنی صحیح نیست؛ اما می‌توان این گفتار را تصحیح کرد و چنین گفت که: انسان از همان اوان خلقت، دارای نوری فطری و اجمالی است که اگر از آن محافظت کند، ترقی کرده و تفصیل می‌پذیرد، چون در همان اوان خلقت نسبت به معارف حقه و اعمال صالح به تفصیل نور ندارد؛ بلکه در ظلمت است، چون تفصیل این معارف برای او روشن نشده است. پس، نور و ظلمت به این معنا با هم جمع می‌شوند و اشکالی هم ندارد. مؤمن فطری، که دارای نور فطری و ظلمت دینی است، به هنگام بلوغ اگر ایمان آورد، به تدریج از ظلمت دینی به سوی نور معارف و اطاعت‌های تفصیلی خارج می‌شود و اگر کافر شود از نور فطری‌اش به سوی ظلمت تفصیلی کفر و معصیت بیرون می‌گردد (همان).

۶-۱. بررسی و تحلیل

در ابتدا و در اولین نگاه به آیه شریفه، آنچه در ذهن تداعی می‌شود، این است که: دو تعبیر «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و «يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»، کنایه از هدایت و اضلال است. قرآن کریم در این آیه، به زبانی ساده و قابل فهم برای عموم، در تشریح یکی از سنت‌های الهی می‌فرماید: خداوند مؤمنان را هدایت خواهد کرد؛ اما شیاطین، کافران را به

گمراهی خواهند کشاند. طبعاً این برداشت ابتدایی از ظاهر آیه، برای همگان میسر است و نیازی به تکلف و توسل به تفاسیر پیچیده و دور از ذهن ندارد.

حال، سخن در این است که این هدایت و اضلال چگونه صورت می‌پذیرد؟ هیچ انسانی خواه مؤمن و خواه کافر در فرایند نظام آفرینش، به حال خود و رها شده باقی نخواهد ماند؛ بلکه همه انسان‌ها به‌سوی مقصدی نهایی سوق داده می‌شوند و خداوند همه را در راه رسیدن به مقصد نهایی خویش یاری می‌دهد: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» (اسراء: ۲۰).

شاید بتوان این معنا را چنین توصیف کرد که هر کسی در روند تکاملی خویش از اجمال به تفصیل می‌رسد. شخص کافر زمانی که به‌اختیار خود راه کفر را در پیش می‌گیرد، به یک‌باره در ظلمت مطلق قرار نمی‌گیرد؛ بلکه ظلمت دارای مراتبی است و شیاطین، کافران را با گذشت زمان و ارتکاب معاصی بیشتر، به‌تدریج در درکات ظلمت و گمراهی به پیش می‌برند تا سرانجام به «أسفل السافلین» واصل شوند. خداوند نیز مؤمنان را به‌اندازه سعه وجودی آنها و به‌روش‌های گوناگون، از جمله ابتلا به آزمون‌های سخت الهی در دنیا، سختی احتضار یا ابتلا به عذاب‌های اخروی در عالم برزخ، از ظلمات گناهان خارج کرده و داخل در نور هدایت و مغفرت خویش می‌گرداند. با توجه به مراتب مختلف ایمان و یقین - که قبلاً اشاره شد - این اخراج و این نوع از هدایت، حتی شامل انبیا و اولیای الهی که در مراتب بالای یقین قرار دارند و شامل وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت نیز می‌گردد و ایشان برای رهایی از ظلمت‌های خاص مرتبه خویش، استغفار و از خداوند طلب مغفرت و رحمت می‌نمودند.

با توجه به استنباط فوق، مراد از ظلمت مؤمن، کفر به‌معنای انکار وحدانیت الهی و رسالت پیامبرش نیست و مؤمنان - حتی کسانی که در مراتب سطحی ایمان قرار دارند - هرگز دامن خود را به ظلمت این کفر نیالوده‌اند؛ بلکه ظلمت مؤمن ناشی از معاصی و گناهانی است که بین او و پروردگارش جدایی انداخته است. به‌تعبیر دیگر، این ظلمت، ظلمت اجمالی است و با ظلمتی که مقصد نهایی کافران است؛ یعنی ظلمت تفصیلی و مطلق، تفاوت بسیار دارد. این دیدگاه بر نظریه دیدگاه پنجم که اختصاص به شیعه داشت، منطبق است. دیدگاه‌های دیگری که درباره ظلمت مؤمن ارائه شده، همگی به‌نوعی ناظر به مصادیق ظلمت مورد نظر می‌باشند.

اما در خصوص «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» دیدگاه پنجم جوابگو نیست، چون کافران را محدود به مصادیق آیه؛ یعنی غاصبان اهل بیت کرده است. در این راستا، دیدگاه سوم نیز که دامنه شمول آیه را منحصر به اهل کتاب نموده، قابل پذیرش نخواهد بود. بدیهی است که در این جا هم باید به عموم آیه متوسل شویم و آن را یک قاعده کلی محسوب کنیم؛ به این معنا که، هر کسی در هر زمان و در هر نقطه از جهان، از حق رویگردان شود، جز این نیست که ولایت طاغوت و شیاطین را گردن نهاده و توسط همان والیان به گمراهی کشیده می شود.

برطبق برداشت فوق، مراد از نور کافر، نور اجمالی است؛ چه کافرانی که از همان ابتدا راه کفر را در پیش گرفتند و چه مسلمان های که مرتد شدند و چه گروه هایی از این دست که در زمان های بعد چنین سرنوشتی خواهند داشت. همه افراد این گروه، نور اجمالی؛ یعنی همان نور فطرت را دارا هستند و از نور اجمالی به ظلمت تفصیلی داخل خواهند شد. پس، نوری که کافر از آن خارج می شود، با نوری که مؤمنان در آن داخل می شوند، مقوله ای جدا و کاملاً متفاوت از همدیگر است. این دیدگاه، درباره نور کافر نیز منطبق بر دیدگاه غالب (ششم) است. بقیه نظریه ها یا محتوای آیه را به عده ای خاص محدود نموده اند؛ مثل احتمال اول، سوم و پنجم یا با ظاهر و سیاق آیه هماهنگ نیستند؛ مثل احتمال چهارم.

۷. نتیجه گیری

در آیه ۲۵۷ سوره بقره، تقسیم دو گروه مؤمنان و کافران بر اساس ویژگی ولایت مداری آنها، اثبات بحث ولایت و اهمیت فوق العاده آن در تعیین سعادت و شقاوت انسان ها را نمایان می سازد.

ظلمت مؤمن، همان حجاب هایی است که بین او و رسیدن به قرب الهی فاصله انداخته و با توجه به مراتب فراوان ظلمت، از گناهان کبیره و صغیره در مورد عوام مؤمنان تا ترک اولی و حجاب های صفات نفسانی و جسمانی، در مورد خواص مؤمنان و در مراتب بسیار بالا که مرتبه انبیای عظام الهی است، ظلمات صفات روحانیه را شامل می شود. بنابراین، همگان محتاج هدایت و آموزش الهی هستند.

اخراج مؤمنان از ظلمات به نور توسط خداوند، همان وعده هدایت و مغفرت الهی است که در روند سیر تکاملی انسان مؤمن به سوی مقصد نهایی خویش در دنیا و نهایتاً در عالم برزخ و قیامت صورت می‌گیرد و او را پاک و نورانی می‌سازد. منظور از نور کافر با لحاظ کردن سیاق و عمومیت آیه، نور اجمالی؛ یعنی فطرت و توحید است که در سرشت همه انسان‌ها وجود دارد. این نور فطری غیر از طینت ناپاک کافران است و حتی با کفر ورزیدن آنها از بین نمی‌رود؛ بلکه به صورت نهفته در ضمیر کافران باقی می‌ماند و تلاش انبیا نیز در راستای بیدارسازی همین ضمیر نهفته صورت می‌پذیرد.

ظلمت و نور مؤمنان با ظلمت و نوری که در خصوص کافران به کار رفته، دو مقوله متفاوت و جدا از هم است. هر کدام از این دو گروه، از اجمال به تفصیل می‌رسند. مؤمنان از ظلمت اجمالی به نور تفصیلی نائل می‌شوند و کافران از نور اجمالی به ظلمت تفصیلی می‌رسند.

فهرست منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آلوسی، محمود، **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم**، تحقيق عبدالباري عطيه، بيروت: دارالكتب، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن ابي حاتم، **تفسير القرآن العظيم**، تحقيق اسعد محمد الطيب، عربستان سعودي: مكتبه نزار مصطفى الباز، ۱۴۱۹ق.
۳. ابن جزري غرناطي، محمد بن احمد، **التسهيل لعلوم التنزيل**، تحقيق عبدالله خالدي، بيروت: شركت دارالأرقم بن أبي الأرقم، ۱۴۱۶ق.
۴. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، **مشابه القرآن ومختلفه**، قم: انتشارات بيدار، ۱۴۱۰ق.
۵. ابن عاشور، **تفسير التحرير والتنوير**، بي جا: بي نا، بي تا.
۶. ابن كثير دمشقي، **تفسير القرآن العظيم**، تحقيق محمد حسين شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۱۹ق.
۷. امين، نصرت، **مخزن العرفان**، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
۸. اندلسي، عبدالحق بن غالب ابن عطيه، **المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**، تحقيق عبدالسلام عبدالشافي، بيروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۲۲ق.
۹. بحراني، هاشم، **البرهان في تفسير القرآن**، تهران: بنياد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۰. بغوي، حسين بن مسعود، **معالم التنزيل في تفسير القرآن**، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت: داراحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۱۱. بلاغي، عبدالحجت، **حجه التفاسير و بلاغ الإكسير**، قم: انتشارات حكمت، ۱۳۸۶ق.
۱۲. بياضوي، عبدالله بن عمر، **أنوار التنزيل و أسرار التأويل**، تحقيق محمد عبدالرحمن المرعشلي، بيروت: دارأحياء التراث العربي، ۱۴۱۸ق.
۱۳. ثعالي، عبد الرحمان بن محمد، **جواهر الحسان في تفسير القرآن**، تحقيق محمد علي معوض و عادل احمد عبدالموجود، بيروت: دارأحياء التراث العربي، ۱۴۱۸ق.
۱۴. ثعلبي نيشابوري، ابواسحاق، **الكشف و البيان عن تفسير القرآن**، بيروت: دارأحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.
۱۵. جواد آملی، عبدالله، **فطرت در قرآن (تفسير موضوعي ۱۱)**، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۷.
۱۶. حرّاني، حسن بن علي بن شعبه، **تحف العقول**، تحقيق علي اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ق.
۱۷. حقي بروسوي، اسماعيل، **تفسير روح البيان**، بيروت: دارالفكر، بي تا.
۱۸. رازي، ابوالفتح حسين بن علي، **روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن**، تحقيق محمدجعفر ياحقي و محمد مهدي ناصح، مشهد: بنياد پژوهش هاي اسلامي آستان قدس رضوي، ۱۴۰۸ق.
۱۹. رازي، فخرالدين محمد بن عمر، **مفاتيح الغيب**، بيروت: داراحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
۲۰. زحيلي، وهبه بن مصطفى، **التفسير المنير**، بيروت: دارالفكر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۲۱. زمخشري، محمود، **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۴۰۷ق.
۲۲. سبزواري نجفي، محمد بن حبيب الله، **الجديد في تفسير القرآن المجيد**، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۳. سمرقندي، نصر بن محمد، **بحر العلوم**، بي جا: بي نا، بي تا.

۲۴. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، **تفسیر سورآبادی**، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۲۵. سیدرضی، ابوالحسن محمد بن حسین، **تلخیص البیان عن مجازات القرآن**، بی جا: بی نا، بی تا.
۲۶. سیوطی، جلال الدین، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. شریف لاهیجی، محمد بن علی، **تفسیر شریف لاهیجی**، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳.
۲۸. شبانی، محمد بن حسن، **نهج البیان عن کشف معانی القرآن**، تحقیق حسین درگاهی، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۹. صدر المتألهین الشیرازی، **تفسیر القرآن الکریم**، تحقیق محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶.
۳۰. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **الخصال**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۳۱. _____، **من لا یحضره الفقیه**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۲. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳۳. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۳۴. طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۳۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، **مجمع البحرین**، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵.
۳۶. عروسی حویزی، ابن جمعه، **تفسیر نورالثقلین**، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۳۷. علم الهدی، علی بن حسین، **أمالی المرتضی**، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالفکر العربی، ۱۹۹۸م.
۳۸. عیاشی، محمد بن مسعود، **تفسیر العیاشی (کتاب التفسیر)**، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۳۹. فضل الله، محمدحسین، **تفسیر من وحی القرآن**، بیروت: دارالماک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
۴۰. فیض کاشانی، ملامحسن، **الأصفی فی تفسیر القرآن**، تحقیق محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۴۱. قاسمی، محمد جمال الدین، **محاسن التأویل**، تحقیق محمد باسل عیون السود، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۴۲. قرشی، علی اکبر، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۴۳. قرطبی، محمد بن احمد، **الجامع لأحكام القرآن**، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۴۴. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، تحقیق موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۶. مجلسی، محمدباقر، **بحار الأنوار**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۷. _____، **مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول**، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۴ق.
۴۸. مراغی، احمد بن مصطفی، **تفسیر المراغی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۹. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، تهران: بنگاه ترجمه، نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۵۰. مقاتل بن سلیمان، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۵۲. موسوی سبزواری، عبدالاعلی، **مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**، بیروت: مؤسسه اهل بیت، ۱۴۰۹ق.
۵۳. میبدی، احمد بن ابی سعد رشیدالدین، **کشف الأسرار و عده الأبرار**، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱.
۵۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن ابی زینب، **الغیبه**، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.
۵۵. نیشابوری، نظام الدین، **تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.

References

- *The Noble Qur'an.*
- *Nahj ul-Balaghah.*
- Alam ul-Huda, Ali ibn Hussain (1998). *Amali al-Murtaza*. Edited by Muhammad Ab ul-Fazl Ibrahim, Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi.
- Alusi, Mahmud (1415). *Ruh al-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Edited by Abd ul-Bari Atiah. Beirut: Dar al-Kutub.
- Amin, Nusrat (1361). *Makhzan al-Irfan*. Tehran: Nihzat Zanan-e Musalman.
- Andelusi, Abd ul-Haq ibn Ghalib ibn Atiah (1422). *Al-Muharrar al-Wajiz fi Tafsir al-Kitab al-Aziz*. Edited by Abd us-Salam Abd ush-Shafi. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiah.
- Arusi Huwaizi, Ibn Jum'i (1415). *Tafsir Nur ath-Thaqalayn*. Edited by Siyid Hashim Rasuli Mahallati, Qom: Isma'ilian.
- Ayashi, Muhammad ibn Mas'ud (1380). *Tafsir al-Ayashi (Kitab at-Tafsir)*. Edited by Siyid Hashim Rasuli Mahallati. Tehran: Ilmiah Publication.
- Baghavi, Hussain ibn Mas'ud (1420). *Ma'alim at-Tanzil fi Tafsir al-Qur'an*. Edited by Abd ur-Razzaq al-Mahdi. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Balaghi, Abdu l-Hujjat (1386). *Hujah at-Tafasir va Balagh al-Iksir*. Qom: Hikmat.
- Bizawi, Abd ul-Lah ibn Umar (1418). *Anwar at-Tanzil va Asrar at-Ta'wil*. Edited by Muhammad Abd ar-Rahman al-Mar'ashi. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Buhrani, Hashim (1416). *Al-Borhan fi Tafsir al-Qur'an*. Tehran: Bi'that Foundation.
- Fazl ul-Lah Muhammad Hussain (1419). *Tafsir min Vahy al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Milak lit-Tiba'ah va an-Nashr.
- Feiz Kashani, Mulla Muhsen (1418). *Al-Asfa fi Tafsir al-Qur'an*. Edited by Muhammad Hussain Dirayati & Muhammad Riza Ni'mati. Qom: Daftar Tablighat Islami.
- Haqqi Barusavi, Isma'il (N.D). *Tafsir Ruh al-Bayan*. Beirut: Dar al-Fikr.
- Hurrani, Hasan ibn Ali ibn Sha'bih (1404). *Tuhaf al-Uqul*. Edited by Ali Akbar Ghaffari. Qom: Jami'i Modarresin.
- Ibn Abi Hatam (1419). *Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Edited by As'ad Muhammad at-Tayib. Saudi Arabia: Nazar Mustaf al-Baz.
- Ibn Ashur (N.D). *Tafsir at-Tahrir va at-Tanwir*.
- Ibn Juzay Gharnati, Muhammad ibn Ahmad (1416). *At-Tashil li-Ulum at-Tanzil*. Edited by Abd ul-Lah Khalidi. Beirut: Dar ul-Arqam ibn Abi al-Arqam.
- Ibn Kathir Damishqi (1419). *Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Edited by Muhammad Hussain Shams ud-Din. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiah.
- Ibn Shahr Ashub Mazandarani, Muhammad ibn Ali (1410). *Mutashabih al-Qur'an va Mukhtalifah*. Qom: Bidar.
- Javadi Amuli, Abd ul-Lah (1387). *Fitrat dar Qur'an (Tafsir Muzu'ii 12)*. Qom: Asra'.
- Kulaini, Muhammad ibn Ya'qub (1407). *Al-Kafi*. Edited by Ali Akbar Ghaffari & Muhammad Akhundi. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiah.
- Qarshi, Ali Akbar (1371). *Qamus-e Qur'an*. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiah.

- Qasimi, Muhammad Jamal ad-Din (1418). *Mahasin at-Ta'wil*. Edited by Muhammad Basil Uyun as-Sud. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiah.
- Qomi, Ali ibn Ibrahim (1367). *Tafsir al-Qomi*. Edited by Musavi Jaza'iri. Qom: Dar al-Kitab.
- Qurtubi, Muhammad (1364). *Al-Jami' al-Ahkam al-Qur'an*. 1st ed. Tehran: Nasir Khusruw.
- Razi, Abulfotuh Hussain ibn Ali (1408). *Tafsir Rowz al-Jana va Ruh ul-Janan*. Edited by Muhammad Mihdi Nasih & Muhammad Ja'far Yahiqi. 1st ed. Mashhad: Astan-e Quds Razawi.
- Razi, Fakhr al-Din Muhammad ibn Umar (1420). *Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghaib)*. 3rd ed. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Sabzevari Najafi, Muhammad ibn Habib Allah (N.D). *Al-Jadid fi Tafsir al-Qur'an al-Majid*. Beirut: Dar at-Ta'aruf lil-Matbu'at.
- Sadr Muta'ahilin Shirazi (1366). *Tafsir al-Qur'an al-Karim*. Edited by Muhammad Khajavi. Qom: Bidar.
- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babawayh (1362). *Al-Khisal*. Edited by Muhammad Ali Akbar Ghaffari. Qom: Jami'I Mudarrisin.
- Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babawayh (1413). *Man la Yahzara al-Faqih*. Edited by Ali Akbar Ghaffari. Qom: Intisharat Islami.
- Samarqandi, Nasr ibn Muhammad (N.D). *Bahr al-Ulum*.
- Shaibani, Muhammad ibn Hasan (1413). *Nahj al-Bayan an Kashf Ma'ani al-Qur'an*. Edited by Hussain Dargahi. Tehran: Da'irat ul-Ma'arif Islami.
- Sharfi Lahiji, Muhammad ibn Hasan (1413). *Tafsir Sharif Lahiji*. Edited by Jalal ad-Din Hussaini Iramvi (Muhaddith). Tehran: Nasr-e Dad.
- Siyid Razi, Abulhasan Muhammad ibn Hussain (N.D). *Talkhis al-Bayan an Mujazat al-Qur'an*.
- Surabadi, Abu Bakr Atiq ibn Muhammad (1380). *Tafsir Surabadi*. Edited by Ali Akbar Sa'idi Sirjani. Tehran: Nashr-e Now.
- Suyuti, Jalal ad-Din (1404). *Dur al-Manthur fi Tafsir al-Ma'thur*. Qom: Ayat-ol-Allah Mar'ashi Najafi Library.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1412). *Tafsir Jami' al-Bayan*. 1st ed. Beirut: Dar al-Ma'rifah.
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan (1372). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Tehran: Nasir Khusruw.
- Tabatabaai, Siyid Muhammad Husaain (1417). *Al-Mizan*. Qom: Intisharat Islami.
- Tarihi, Fakhr id-Din ibn Muhammad (1375). *Majma' al-Bahrein*. Edited by Ahmad Hussaini Ashkuri. Tehran: Murtazawi.
- Tha'alabi, Abd ur-Rahman (1418). *Tafsir al-Jawahir al-Ihsan*. Edited by Muhammad Ali Ma'uz and Adil Ahmad Abd al-Mijud. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Tha'labi Niyshaburi, Abu Ishaq (1422). *Tafsir al-Kashf va al-Bayan*. Beirut: Dar Ihya' at-Turath al-Arabi.
- Zamakhshari, Mahmud (1407). *Al-Kashaf an Haqa'iq Ghavamiz at-Tanzil*. Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi.
- Zuhayli, Vaheh ibn Mustafa (1418). *At-Tafsir al-Munir*. Beirut: Dar al-Fikr al-Mu'asir.